



«پیشتاژان فضا» و غیره، نمونه داستان‌های متعددی را می‌بینیم که دموکراسی و رأی‌گیری مستقیم از مردم مهم‌ترین چالش و مصیبت قهرمانان داستان را رقم می‌زند و زندگی را برایشان غیرممکن می‌کند. داگوئل نیز می‌خواهد بگوید، دموکراسی فقط حاصل جمع عقلانیت جمعی نیست؛ بلکه حداقل به همین میزان (اگر نگوئیم به مراتب بیشتر!) می‌تواند بازتاب حاصل جمع حماقت و ردالت مردم باشد...

سکو (یا پلتفرم) به نظر نگارنده یکی از شاهکارهای کم‌نظیر سینمای معاصر است که سوسیالیسم و لیبرالیسم را یکجا به زیر سؤال برده و بنیان‌های ضعیف و کثیف هر دورا برای مخاطب افشا می‌کند. البته احتمالاً کارگردان و نویسنده فیلم خیال می‌کنند توانسته‌اند دلایل و ریشه‌گرایی‌های خرافاتی و متافیزیکی پوچ را نیز به تصویر بکشند؛ اما حتی برای یکی چون نگارنده که به هر حال دین‌باور به شمار می‌آید، این بخش قضیه (بنا بر دلایلی منطقی) اشکالی ندارد. خرافاتی بودن تفکرات متافیزیکی چطور بناسست پلشتی ذاتی موجود در تمام مکاتب اومانیستی را تبرئه کند؟!

مهم این است که حتی سازندگان چنین آثاری نیز انگار بتدریج دارند قبول می‌کنند که چه نسبتی بین خود بنیادی شیطان صفتانه و فرعونیت وجود دارد و برای برون‌رفت از این همه تبعیض و گرسنگی و رنج و بی‌عدالتی و خشونت و قتل و جنایت و آدم‌خواری و ... هیچ راهکار دیگری غیر از یک قیام و شورش از جنس متافیزیکی وجود ندارد.

انقلابی با ماهیت دینی تنها گزینه باقی‌مانده برای بشریت است. این واقعیت را حتی یک زندانی روشنفکر هم (که دقیقاً مثل یک احمق با یک کتاب دن‌کیشوت وارد جهانی سراسر متخاصم و مسلح شده!) که برای زنده ماندن در این زندان مجبور به آدم‌خواری بوده (بهترین دوستان و هم‌اتاقی‌های خودش را خورده است!) تأیید کرده و از نماینده اصلی آن در فیلم (یک سیاه‌پوست که به دنبال رهایی و سعادت متافیزیکی می‌گردد) تبعیت و پیروی می‌کند. از خوشمزه‌ترین مانده موجود در سفره دنیا باید صرف نظر نمود و آن را به‌عنوان یک

”

حتی سازندگان
چنین آثاری نیز
انگار به تدریج
دارند قبول
می‌کنند که چه
نسبتی بین
خود بنیادی
شیطان صفتانه
و فرعونیت
وجود دارد و
برای برون‌رفت
از این همه
تبعیض و
گرسنگی و رنج
و بی‌عدالتی
و خشونت و
قتل و جنایت
و آدم‌خواری و
... هیچ راهکار
دیگری غیر
از یک قیام و
شورش از جنس
متافیزیکی
وجود ندارد

